

The Transformation of Cultural Order in Tenth-Century AH Transoxiana: The Timurid–Shibanid Transition in the Iranian World

Seyedeh Fahimeh Ebrahimi¹

Abstract

Soviet historiography, while often downplaying the connections of Transoxiana with the broader Persianate world, consistently approached the legacy of the Uzbek period from a critical perspective. The widely accepted paradigm of “Timurid splendor versus widespread Uzbek decline” was eventually challenged by a new generation of post-Soviet scholars, who argued that—contrary to earlier narratives—primary sources attest to the continued presence of Timurid cultural and institutional legacies in Transoxiana, particularly during the Shaybanid period. Within this broader framework of Persianate cultural inheritance, the present study, while acknowledging the persistence of major civilizational elements of the fifteenth-century Persianate world in Transoxiana, addresses another unresolved question in the historiography: why, despite numerous Timurid–Uzbek continuities, did the transition to Shaybanid rule in Transoxiana—unlike the Safavid transition in Iran or the Mughal transition in India—not give rise to a new configuration of cultural flourishing? Employing a comparative-historical approach and the method of process tracing, this study distinguishes between two

1. Associate Professor, Department of History, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. sfebrahimi@atu.ac.ir

Received: April 14, 2026 - Accepted: July 19, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

analytical levels: first, the mechanisms that enabled the flourishing of Persianate cultural heritage during the Timurid period; and second, the factors that disrupted these mechanisms under the Shaybanids. The findings suggest that Timurid cultural efflorescence emerged from a structural linkage between political authority, geographical and cultural integration, urban and elite networks, courtly competition, and a relative balance between military and bureaucratic forces. Under the Shaybanids, however, changes in the foundations of political legitimacy, the contraction of the state's geographical horizon, the disruption of elite networks across the Persianate world, the predominance of tribal-military competition over cultural rivalry, and the transformation of institutions through which power and resources were distributed prevented the reproduction of these mechanisms. Consequently, the persistence of cultural elements in the Shaybanid period did not necessarily entail the continuation of the generative mechanisms that had previously sustained Timurid cultural dynamism.

Keywords: Uzbeks, Shaybanids, Timurids, Persianate heritage, Transoxiana, Cultural Order.

تحول نظم فرهنگی در ماوراءالنهر سده دهم هجری: گذار تیموری - شیبانی در جهان ایرانی

سیده فهیمه ابراهیمی^۱

چکیده

تاریخ‌نگاری عهد شوروی، در عین کم‌رنگ‌سازی پیوند ماوراءالنهر با جهان ایرانی، همواره میراث عصر ازبکی را با رویکردی نقادانه مورد بررسی قرار داده است. انگاره پذیرفته‌شده «شکوه تیموری در برابر انحطاط گسترده ازبکی»، سرانجام با ظهور نسل جدیدی از پژوهشگران پسا شوروی به چالش کشیده شد؛ رویکردی که نشان داد برخلاف روایت‌های غالب، منابع دست‌اول بر تداوم حضور میراث تیموری در ماوراءالنهر، به‌ویژه در عهد شیبانی، اذعان دارند. نوشتار حاضر در همین منظومه میراثی، ضمن تأیید تداوم عناصر تمدنی قرن نهم جهان ایرانی در ماوراءالنهر، ابهام دیگری را در چهارچوب فضای تاریخ‌نگارانه فوق‌مورد توجه قرار می‌دهد: چرا باوجود اشتراکات متعدد تیموری - ازبکی، گذار به نظم شیبانی (در ماوراءالنهر)، متفاوت از تجربه صفویان (در ایران) و گورکانیان (در هند)، به صورت‌بندی جدیدی از شکوفایی و زاینده‌گی فرهنگی نینجامید؟ بررسی این مسئله با روش تحلیل تطبیقی - تاریخی، دو سطح را از یکدیگر تفکیک می‌کند: نخست، سازوکارهایی که موجب شکوفایی میراث ایرانی در عهد تیموری شد و دوم، عواملی که در عهد شیبانی این فرایند را با

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. sfebrahimi@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۵ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

اخلال مواجه ساخت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شکوفایی تیموری، حاصل پیوندی ساختاری میان اقتدار سیاسی، یکپارچگی جغرافیایی - فرهنگی، شبکه‌های شهری و نخبگانی، رقابت درباری و نوعی توازن میان نیروهای نظامی و دیوانی بود، اما در دوره شیبانی، دگرگونی در مبانی مشروعیت سیاسی، محدود شدن افق جغرافیایی حکومت، اختلال در شبکه‌های نخبگانی جهان ایرانی، غلبه رقابت‌های ایلی - نظامی بر رقابت‌های فرهنگی و تغییر کارکرد نهادهای توزیع قدرت، از بازتولید این سازوکارها جلوگیری کرد؛ در نتیجه، استمرار عناصر فرهنگی در این دوره، همیشه به معنای تداوم سازوکارهای زاینده تمدنی نبود.

واژه‌های کلیدی: ازبکان، شیبانیان، تیموریان، میراث ایرانی-اسلامی، ماوراءالنهر، نظم فرهنگی.

۱. مقدمه

ازبکان دشت قپچاق از میانه دوره تیموری، به تدریج از نیرویی مهاجم در حاشیه ماوراءالنهر به کنشگرانی مؤثر در معادلات سیاسی منطقه تبدیل شدند؛ این فرایند افزون بر تثبیت موقعیت سیاسی، آنان را با اقتضائات عملی اداره قلمروهای شهری، منطق دیوانی و شبکه‌های نخبگانی ماوراءالنهر و خراسان آشنا ساخت؛ بدین ترتیب، در آستانه سده دهم هجری/شانزدهم میلادی، شیبانیان نه به عنوان نیرویی به طور کامل بیگانه، بلکه به مثابه مدعیانی آشنا با بخشی از میراث سیاسی و اداری تیموری، وارد صحنه شدند.

تحولات آغازین این سده، به ویژه نبردهای مرو (۹۱۵ق/۱۵۱۰م) و غجدوان (۹۱۷ق/۱۵۱۲م)^۱، به شکل‌گیری نظم منطقه‌ای جدیدی انجامید که در پی آن، میراث تیموری در بسترهای سیاسی متفاوتی تداوم یافت؛ در ایران، صفویان بخشی از سنت‌های دیوانی و هنری تیموری را در قالب دولتی نو بازآرایی کردند؛ در حالی که در ماوراءالنهر، شیبانیان با

۱. نبرد مرو و کشته شدن محمد شیبانی، با شکست شیبانیان و نبرد غجدوان و کشته شدن امیر نجم ثانی، فرمانده صفوی، با ناکامی ایران پایان یافت و پس از آن دو رقیب امکان پیشروی در دو سوی جیحون را نیافتند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۷۱/۲، منشی، ۱۳۸۰: ۸۸، خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۰/۴).

وجود نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای تاریخی عمیق تر با این میراث، مسیر متفاوتی را تجربه کردند. تا پایان فروپاشی شوروی، روایت غالب در تاریخ نگاری این عصر، بیشتر تحت تأثیر الگوی تفسیری بارتولد^۱ بر تصویر انحطاط و بازگشت به سنت های کوچ نشینی استوار بود. در دهه های اخیر، پژوهشگرانی چون سابتنی^۲ (۱۹۸۳)، توپف^۳ (۲۰۱۷) و سوچک^۴ این روایت را مورد بازنگری قرار داده و با تأکید بر تداوم عناصر فرهنگی و هنری در عهد شیبانی، آن را نه نقطه انقطاع، بلکه مرحله ای از استمرار میراث تیموری دانسته اند.^۵

مسئله بنیادین نوشتار حاضر، در چهارچوب همین تحولات پساتیموری در جهان ایرانی شکل می گیرد؛ میراث عصر تیموری در کانون های مختلف جهان ایرانی و اسلامی ظرفیت آن را داشت که در پیوند با شرایط جدید، به صورت بندی های تازه ای از شکوفایی و زاینده گی فرهنگی بینجامد؛ چنان که در ایران صفوی، هند گورکانی و تا اندازه ای در قلمرو عثمانی نیز چنین شد (Uluc, 2008)؛ با این حال، در ماوراءالنهر، با وجود استقرار مستقیم بر بخش مهمی از کانون های اصلی این میراث، استمرار عناصر فرهنگی تیموری به پیدایش مرحله ای تازه از آفرینش و نوزایی فرهنگی منجر نشد؛ از این رو، پرسش اصلی پژوهش آن است که چرا چرخه انباشت تمدنی شکل گرفته در قرن نهم هجری، در جریان گذار به نظم شیبانی در ماوراءالنهر، به صورت بندی جدیدی از شکوفایی و زاینده گی فرهنگی نینجامید؟

مدعای اصلی مقاله آن است که شکوفایی عصر تیموری، حاصل پیوندی ساختاری میان اقتدار سیاسی، یکپارچگی جغرافیایی - فرهنگی جهان ایرانی، استقرار کانون های شهری تثبیت شده و پویایی شبکه های سیار نخبگانی بود. در دوره شیبانی، این پیوند در نتیجه گسست

۱. رنه گروسه نیز گرچه یک مورخ و شرق شناس فرانسوی بود، اما با کتاب «امپراتوری صحرانوردان» که در سال ۱۹۳۹ نگاشت دقیقاً همان نگاه بارتولد را بازتولید و حتی در میان مخاطبان غربی محبوب تر کرد.

2. Subtelny

3. Tupev

۴. سوچک معتقد است شاید به دلیل شیفتگی ما به درخشندگی مکتب هرات و سمرقند دوره تیموری، و چهره هایی چون الغ بیگ، سلطان حسین بایقرا، امیرعلیشیر و بهزاد است که مایلیم این تداوم تحت الشعاع دوره تیموری باشد (سوچک، ۱۳۹۸: ۱۸۵).

۵. در میان پژوهش های فارسی زبان مقاله تاج علی و دیگران (۱۳۹۹) با عنوان «اقدامات فرهنگی در حکومت شیبانیان» نیز همین سیاست تداوم را مورد توجه قرار داده است.

جغرافیایی با خراسان و بخش‌های غربی جهان ایرانی، اختلال در شبکه‌های نخبگانی، تضعیف زیرساخت‌های مالی و نهادی حمایت فرهنگی و محدودماندن رقابت‌های سیاسی در سطح ایلی - نظامی، از انسجام پیشین خود خارج شد؛ از این‌رو، استمرار عناصر فرهنگی و هنری تیموری لزوماً به معنای تداوم سازوکارهای زاینده آن نبود.

مروری بر پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات حوزه تیموری نظیر آثار گلمبک^۱ (۲۰۱۷) و سابتلنی (۲۰۰۷) و فرهانی (۱۳۸۱) بیشتر بر شکوفایی کم‌نظیر هنری و نقش دربار در شکل‌گیری «رسانس تیموری» تمرکز کرده و کمتر به سازوکارهای ساختاری و شبکه‌ای مولد این فرهنگ پرداخته‌اند؛ از سوی دیگر، پژوهش‌های متمرکز بر ازبکان ماوراءالنهر، بیشتر معطوف به ساختار سیاسی - نظامی و رقابت‌های منطقه‌ای با صفویان بوده‌اند. محدود مطالعات فرهنگی این حوزه نیز بیشتر در دوگانه «تداوم» یا «گسست» متوقف مانده و کمتر به کیفیت و دامنه نظم فرهنگی^۲ در این دوره ورود کرده‌اند (Subtelny, 1983; Tupev, 2017; Mcchesney, 1987)؛ در مجموع، با وجود مستندات کافی دال بر استمرار نسبی سنت‌های تیموری در عصر ازبکی، هنوز تبیین تحلیلی درباره تفاوت نظم فرهنگی در این دو دوره ارائه نشده است. نوشتار حاضر برای تبیین این تفاوت، از روش تحلیل تطبیقی-تاریخی بهره می‌برد، با این توضیح که ساختار آن بر دوش داده‌های توصیفی پژوهش‌های پیشین بنا شده است و هدف آن نه بازگویی وقایع، بلکه ارائه یک «تحلیل تطبیقی - ساختاری» است. بدین‌منظور، نخست منطق شکل‌گیری و عوامل کامیابی نظم فرهنگی در دوره تیموری بررسی می‌شود؛ سپس در پرتو همان چهارچوب تحلیلی، زمینه‌ها و شرایطی که در دوره شیبانی به کنشی فرهنگی با ظرفیت زاینده‌گی محدودتر انجامید، تحلیل خواهد شد.

۲. نظم فرهنگی و سازوکارهای پویایی آن در عصر تیموری

هرات روزگار سلطان حسین بایقرا نقطه اوج فرایندی بود که از عهد شاهرخ آغاز شد و طی چند نسل به تمرکز تدریجی نخبگان، نهادهای فرهنگی و سنت‌های دیوانی در خراسان

1. Golombek

۲. در این پژوهش، «نظم فرهنگی» به مجموعه روابط و سازوکارهایی اطلاق می‌شود که از طریق پیوند میان مراکز شهری، شبکه‌های نخبگانی، الگوهای حمایت سیاسی و اقتصادی و مناسبات زبانی و فکری، تولید و بازتولید فعالیت‌های فرهنگی را در یک فضای تاریخی معین امکان‌پذیر می‌سازد.

انجامید (Dale, 2009: 208). حضور همزمان مورخان، ادیبان، خوشنویسان، نگارگران، دیوانیان و عالمان در محیطی کمابیش باثبات، حاصل روندی کوتاه مدت یا تصمیمی سیاسی نبود، بلکه برآمده از چند دهه تجمع مستمر نخبگان و تداوم فعالیت نهادها و سنت‌های حرفه‌ای در یک کانون واحد بود؛ علاوه بر این، انباشت فوق تنها بر ظرفیت‌های محلی خراسان استوار نبود. دولت تیموری در اوج قدرت خود بر بخش عمده کانون‌های تاریخی جهان ایرانی، از ماوراءالنهر و خراسان تا فارس، عراق عجم و آذربایجان تکیه داشت و از رهگذر همین پیوستگی جغرافیایی و سیاسی، امکان جریان مستمر منابع مالی، نیروهای دیوانی و نخبگان فرهنگی را میان این مراکز فراهم می‌کرد؛ بدین ترتیب، هرات نه تنها از ظرفیت‌های انسانی و فرهنگی خراسان، بلکه از توان نخبگانی و دیوانی سراسر جهان ایرانی تغذیه می‌کرد و به سهم خود به یکی از مهم‌ترین کانون‌های بازتولید و انتشار آن بدل شده بود.

در کنار این دو مؤلفه، عنصر دیگری نیز قابل اعتناست: استقرار این نظم فرهنگی با نوعی توازن میان نیروهای نظامی برخاسته از سنت‌های ایل و ساختارهای دیوانی و شهری جهان ایرانی همراه بود؛ اگرچه تیموریان مشروعیت سیاسی خود را همچنان در پیوند با میراث چنگیزی، اشراف نظامی و سنت‌های کوچ‌نشینی صورت‌بندی می‌کردند، اما اداره قلمرویی با چنین گستره و پیچیدگی، آنان را به اتکای روزافزون بر دیوانیان، منشیان، فقها و نخبگان شهری ناگزیر می‌ساخت؛ در نتیجه، اقتدار سیاسی در عمل نه از مسیر غلبه کامل یکی از این دو منطق، بلکه از رهگذر نوعی همزیستی و موازنه میان آن‌ها بازتولید می‌شد (منز، ۱۳۹۲: ۴۷-۱۱۲). در چنین شرایطی، حمایت از نهادهای علمی، هنر، معماری و حامی‌پروری فرهنگی تنها کنشی تجملی یا حاصل ذوق فردی فرمانروایان نبود، بلکه بخشی از منطق حکمرانی در جهان ایرانی به‌شمار می‌رفت و در تحکیم اقتدار سیاسی و پیوند با جامعه شهری و نخبگان دیوانی نقش ایفا می‌کرد.

ویژگی‌های یادشده تصویری از نظم فرهنگی دوره تیموری به‌دست می‌دهند؛^۱ نظمی که

۱. درباره ویژگی‌های ساختاری نظم فرهنگی تیموری (البته سابتلنی از این تعبیر استفاده نکرده است)، از جمله پیوند میان مراکز شهری، شبکه‌های نخبگانی، نظام‌های حمایت فرهنگی، اوقاف و فرایندهای ترک - ایران شدن ساخت قدرت، بنگرید به: (Subtelny, 2007)

در آن تمرکز چندنسلی نخبگان در خراسان، پیوند مستمر با دیگر کانون‌های جهان ایرانی و تعامل میان نیروهای نظامی و دیوانی، شرایط مساعدی برای بالندگی حیات فرهنگی فراهم آورده بود؛ با این همه، وجود چنین شرایطی به خودی خود برای توضیح پویایی فرهنگی این دوره کافی نیست. اهمیت تجربه تیموری دقیقاً در آن است که این نظم فرهنگی توانست در بستری آکنده از رقابت‌های درون‌خاندانی، تکرر مراکز قدرت و جابه‌جایی مکرر کانون‌های سیاسی، نه تنها استمرار یابد، بلکه در برخی عرصه‌ها به اوج شکوفایی خود نیز برسد؛ از این رو، برای فهم پویایی فرهنگی این دوره، توجه به سازوکارهایی ضروری است که امکان تداوم و بازتولید این نظم را در عمل فراهم می‌کردند. مهم‌ترین این سازوکارها را می‌توان در چند سطح بررسی کرد:

الف. یکپارچگی جغرافیایی و شبکه شهری جهان ایرانی: کامیابی تیمور در ایجاد ساختار سیاسی جدید در جهان ایرانی در پیوست مجدد ایران و ماوراءالنهر جلوه یافت؛ حوزه‌ای که مورخان آن را «ایران و توران» خوانده‌اند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۶/۱، ۱۶۴، ۸۴۹؛ شامی، ۱۳۳۳: ۹ و ۱۰). این پیوستگی از منظر تمدنی اهمیت داشت؛ زیرا مراکز شهری و فرهنگی جهان ایرانی، که در دوران اسلامی همچون شبکه‌ای تعاملی حامل سنت‌های علمی و ادبی بودند، پس از گسست مغولی دوباره در یک مدار ارتباطی قرار گرفتند؛^۱ با این حال، انسجام حاصل از فتوحات تیمور بیشتر بر اقتدار شخصی او استوار بود و به سرعت پس از مرگش در معرض واگرایی قرار گرفت.

فعال‌شدن پایدار این شبکه در عهد شاه‌رخ داد. او با مهار رقابت‌های درون‌خاندانی، ارتباط میان خراسان و ماوراءالنهر از یک سو و فارس، کرمان، عراق عجم و آذربایجان از سوی دیگر را استوار ساخت (منز، ۱۳۹۲: ۶۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۵۵۴، ۳۵۰)؛ نتیجه آن جریان کمابیش منظم، جابه‌جایی نخبگان، هنرمندان، عالمان و کتاب‌ها میان هرات (مرکز هنر)،

همچنین درباره زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی حامی‌گری فرهنگی در اواخر عصر تیموری نک: (Subtelny, 1998)

۱. ریشه‌های تحرک این شبکه‌ها تا دوران گذار پس از فروپاشی ایلخانان امتداد می‌یافت؛ زمانی که ساختار «نیمه‌متمرکز و نیمه‌پراکنده» نیمه نخست قرن هشتم، به سبب ضعف کنترل مرکزی، امکان رشد شبکه‌های غیررسمی را فراهم کرده بود.

سمرقند (مرکز سیاسی و علمی)، شیراز (با سنت نگارگری)، تبریز (با میراث کتاب‌آرایی ایلخانی) و نیز عراق عرب و سیستان بود. بنابر گزارش سمرقندی، در این دوره صنعتگران و عالمان از فارس و آذربایجان به هرات و سمرقند منتقل می‌شدند و دربارهای شاهزادگان، به‌ویژه در این دو مرکز، در جذب آنان رقابت می‌کردند (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۵۶۰/۲-۵۸۰). در این چهارچوب، شبکه‌های نخبگانی سیار و غیررسمی به‌عنوان لایه انسانی این پیوستگی عمل کردند؛ افزون‌بر این، رقابت درباری ناشی از استقلال اقتصادی سیورغال‌ها (همان، ۲۸/۲) پویایی شبکه‌های نخبگانی را تشدید کرد. ساختار سیورغال شاهزادگان را به جذب نخبگان ترغیب می‌کرد و پراکندگی سیاسی را به محرکی برای فعالیت فرهنگی، تبادل نخبگان و غنای سنت‌های علمی و هنری (یا استمرار تولیدات فرهنگی) بدل ساخت (Subtelny, 2007: 124-130)؛ درحالی‌که بدون این سازوکار، تولید فرهنگی در سطحی محلی باقی می‌ماند.

ب. **نظام سیورغال^۲ و رقابت درباری میان شاهزادگان تیموری:** نظام ترکی - مغولی سیورغال، که در عصر تیموری به یکی از ارکان سازمان سیاسی حکومت تبدیل شده بود، ساختار حاکمیت را بر پایه واگذاری واحدهایی نیمه‌مستقل به شاهزادگان و برخی رجال برجسته سامان می‌داد. تیمور، باوجود تمرکز اقتدار در دست خود، این شیوه را با نظام سیاسی خویش ناسازگار نمی‌دید؛^۳ ازاین‌رو، هر یک از این افراد در قلمرو اختصاصی خود از

۱. در میان نمونه‌های آشنای بسیاری که در مطالعات تیموری مشهورند (همچون عبیدالله احرار، جامی، علیشیر نوائی، خواجه محمد پارسا)، توجه به مورد شرف‌الدین علی یزدی (م. ۸۵۸/ق ۱۴۵۴م) نیز خالی از لطف نیست؛ این تاریخ‌نگار تیموری، متعلق به یک شبکه غیررسمی از نخبگان بود که علوم مخفی (علم حروف) و عرفان باطنی را ترکیب می‌کرد و فراتر از مرزهای تیموری به قاهره مملوکی و آناتولی عثمانی می‌رسید. یزدی از یزد به هرات، سپس به سمرقند و دیگر مراکز سفر می‌کرد و با استادانش همکاری داشت. برای مطالعه بیشتر نک: (Binbaş, 2016)؛ به نظر می‌رسد علت اصلی این سیالیت، آموزش و روابط شاگرد - استادی بود که میان نخبگان برقرار می‌شد؛ بسیاری از خوشنویسان، نگارگران و شاعران در یک دربار شروع می‌کردند، اما به‌دلیل دعوت یا فرصت بهتر، به دربار دیگری منتقل می‌شدند و دانش و سبک را با خود می‌بردند.

۲. برای مطالعه بیشتر مفهوم سیورغال ر.ک: (ساسان‌پور، ۱۴۰۲: ۵۳-۸۴)

۳. برای مثال ر.ک: (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۶۲، ۷۸۹/۲، ۴۳۶/۳، ۲۰۴، ۱۹۲)

درجه‌ای از خودمختاری اداری و مالی برخوردار بودند. این خودمختاری شامل بهره‌برداری از درآمدهای محلی، اداره دیوان، به‌کارگیری نیروهای نظامی محدود و اختیار مصرف بخشی از منابع مالی می‌شد؛ امری که در عمل به شکل‌گیری واحدهایی کمابیش خودکفا در درون ساختار حکومت می‌انجامید (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۸/۲، ۶۲۳).

این ساختار متکثر، که در ظاهر می‌توانست زمینه‌ساز تفرقه سیاسی باشد، به‌ویژه از عهد شاهرخ به بعد و در شرایطی خاص، کارکردی متفاوت یافت و به عاملی در پویایی فرهنگی بدل شد. دربارهای شاهزادگان، باوجود استقلال اداری، در چهارچوب پیوندهای خاندانی و فرهنگی با یکدیگر ارتباط داشتند و رقابت میان آنان برای کسب اعتبار و برتری سیاسی، بیشتر در عرصه‌های فرهنگی و هنری و نمایش شکوه درباری بروز می‌یافت (همان: ۵۶۰-۶۲۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸۷/۴-۹۴). این تحول را می‌توان حاصل هم‌زمانی چند عامل دانست:

نخست آن‌که با گذار از عصر لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانه تیمور به دوره تثبیت مرزها در عهد شاهرخ، انرژی رقابتی شاهزادگان مجالی برای توسعه‌طلبی نظامی مستقل نمی‌یافت (ر.ک: منز، ۱۳۷۷: ۲۰۲) و از این‌رو به‌جای منازعات نظامی، به حوزه‌های فرهنگی و هنری منتقل شد؛ دوم آن‌که شاهزادگان از خردسالی در محیط آداب درباری متأثر از سنت‌های فرهنگی ایران پرورش می‌یافتند و در زبان و ادب فارسی، تاریخ و هنر ایرانی آموزش می‌دیدند (بارتولد، بی‌تا: ۵۶)؛ چنین تربیتی، همراه با مسئولیت اداره نواحی ایرانی‌نشین، آنان را به پذیرش و حمایت از این سنت‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحکیم اقتدار و مشروعیت سیاسی سوق می‌داد.

درک این فرایند در پرتو یکپارچگی جغرافیایی و پیوستگی تاریخی کانون‌های فرهنگی جهان ایرانی در دوره تیموری روشن‌تر می‌شود. شهرهای هرات، سمرقند، شیراز و تبریز، با برخورداری از سابقه دیرین تمدنی، ظرفیت استقرار دربارهای شاهزادگان را داشتند؛ از این‌رو رقابت برای برتری، شکوه و آوازه فرهنگی در عین تکثر مراکز قدرت استمرار یافت، اما این تعدد نه به گسست، بلکه به شکل‌گیری شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته از دربارهای فرهنگی انجامید که هم‌افزایی میان آن‌ها پراکندگی سیاسی را به فرصت بدل می‌ساخت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸۷/۴-۹۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۰۰/۲-۶۲۰)؛ درنتیجه، هر کانون حکمرانی برای تضمین بقا، کسب

مشروعیت نزد نخبگان و جامعه شهری فارسی‌زبان و نیز کسب اعتبار و تفوق بر رقبای درون‌خاندانی، ناگزیر به حمایت مستمر و همه‌جانبه از میراث فرهنگی ایرانی شد. این الگوی رقابت فرهنگی، که در اصل از چالش مشروعیت سیاسی و الزامات اداره جهان ایرانی برمی‌خاست، در گذر زمان به شکل‌گیری زبان و سبک مشترک فرهنگی در سراسر قلمرو تیموری انجامید.

ج. زیرساخت‌های اقتصادی حمایت فرهنگی: تحولات اقتصادی دوره تیموری، به‌ویژه در بازرگانی، کشاورزی و زیرساخت‌های ارتباطی، به ایجاد مازاد اقتصادی قابل توجهی انجامید و زمینه گسترش فعالیت‌های فرهنگی را فراهم کرد. رونق تجارت زمینی و احیای برخی مسیرهای جاده ابریشم، همراه با گسترش شبکه‌های تجاری منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، منابع مالی شهرهای مهم را افزایش داد. در کنار آن، توجه به کشاورزی و نظام‌های آبرسانی نیز پایه‌های تولیدی اقتصاد را تقویت کرد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۴۳/۱؛ نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۲۴ و ۲۲۵؛ کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۸۵).

اهمیت این تحولات تنها در افزایش منابع ثروت نبود، بلکه به شیوه توزیع و سازمان‌دهی این منابع نیز بازمی‌گشت؛ امری که در قالب سازوکارهای نهادی مشخصی چون «نظام سیورغال» و «گسترش سنت وقف»، امکان تبدیل این توان اقتصادی را به پشتیبانی مستمر برای حمایت از هنر و دانش فراهم می‌کرد. در نظام سیورغال، حاکم می‌توانست زمین یا درآمدهای دیوانی آن را با معافیت کامل مالیاتی و بیشتر به‌صورت موروثی به افراد واگذار کند (یزدی، ۱۳۸۷: ۵۵۹/۱؛ رویمر و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۲۳)؛ در کنار آن، تخصیص موقوفات عظیم به نهادهای علمی و مذهبی نیز جریانی از درآمدهای پایدار را ایجاد می‌کرد.

گسترش این منابع مالی مستقل در دوره تیموری پیامدهای مهمی داشت: نخست آنکه حتی در گیرودار جنگ‌ها و نزاع‌های جانشینی میان شاهزادگان، سیورغال‌ها و موقوفات به‌عنوان منابع مالی کمابیش مصون از دست‌اندازی دولت مرکزی به کارکرد خود ادامه می‌دادند و تداوم حمایت از نخبگان فرهنگی را ممکن می‌ساختند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۴۸/۴، ۳۶۰)؛ دوم آنکه هر شاهزاده یا حاکم محلی می‌توانست با اتکا به این منابع مستقل ادبا، هنرمندان و دانشمندان بیشتری را به دربار خویش جذب کند (واصفی، ۱۳۴۹: ۲۳۶/۱،

۴۰۳). این وضعیت، رقابت میان دربارها را برای جلب مفاخر عصر تشدید می‌کرد و به بالندگی مضاعفِ فعالیت‌های فرهنگی یاری می‌رساند؛ افزون‌بر این، در دوره‌های ضعف اقتدار مرکزی نیز همین شبکهٔ موقوفات و سیورغال‌ها همچون شبکه‌ای پشتیبان عمل کرده و از فروپاشی حیات فکری جلوگیری می‌کردند. در چنین شرایطی، تکرر و حتی تشدید سیاسی نه به تضعیف و انحطاط فرهنگ، بلکه به استمرار و پویایی شگفت‌انگیز فعالیت‌های علمی و هنری انجامید.

د. همزیستی و ترکیب سنت‌های تمدنی ایرانی و ترکی: در سرزمین‌های شرقی جهان ایرانی از سده‌های پیشین نوعی همزیستی میان نیروهای ایلی ترک‌تبار و سنت شهری و دیوانی ایرانی وجود داشت. این وضعیت که از دورهٔ سامانیان و غزنویان شکل گرفته بود، در عصر سلجوقی، خوارزمشاهی و ایلخانی نیز ادامه یافت؛ با این حال در دورهٔ تیموریان این رابطه صورتی متفاوت پیدا کرد. در دوره‌های پیشین مناسبات دو سنت تمدنی بیشتر یک‌سویه بود؛ بدین معنا که ترکان و مغولان فاتح به‌تدریج در چهارچوب فرهنگ ایرانی - اسلامی جذب می‌شدند و زبان فارسی جایگاه مسلط خود را در دیوان و ادبیات حفظ می‌کرد. در دورهٔ تیموریان، اما این فرایند به نوعی ترکیب دوسویه انجامید و عناصر ترک نیز در تولید فرهنگی نقشی فعال‌تر یافتند. در شکل‌گیری این وضعیت، قدرت تیمور نقش مهمی داشت؛ او کوشید اقتدار خود را با ترکیب میراث سیاسی مغولی و الگوهای مشروعیت ایرانی - اسلامی تثبیت کند؛ رویکردی که افزون بر کامیابی نظامی، در شرایط بحران مرکزگرایی در اولوس جغتای به نمایش اقتدار شخصی نیز می‌انجامید (منز، ۱۳۹۲: ۲۳-۱۹). این جهت‌گیری پس از او نیز ادامه یافت. استقرار حکومت در هرات به تداوم همزمان این دو سنت کمک کرد؛ چنان‌که شاه‌رخ ضمن حفظ برخی عناصر سنت مغولی، از جمله تأکید بر تبار چنگیزی و عنوان خاقان، به احیای گستردهٔ مراکز فرهنگی هرات پرداخت (Subtelny, 2007: 26؛ منز، ۱۳۹۲: ۳۳، ۵۵، ۶۳، ۷۲). این سیاست در شرایطی دنبال می‌شد که فرایند اختلاط امیران جغتایی با جامعهٔ محلی تا حد زیادی پیش رفته بود (همان: ۱۶۴، ۱۷۰).

اهمیت این تحول تنها در همزیستی دو سنت در سطح مشروعیت سیاسی یا ساختار قدرت نبود، بلکه در آن بود که این تعامل به‌تدریج در عرصه‌های علمی، ادبی و هنری نیز

بازتاب یافت؛ بدین ترتیب، رابطه میان سنت ایرانی و ترکی از سطح همزیستی سیاسی فراتر رفت و به بخشی از فرایند تولید فرهنگی تبدیل شد. در ادامه این روند، الغیغ سنت مغولی توجه به رصد آسمان را با سنت علمی ایرانی درآمیخت و با تأسیس رصدخانه سمرقند آن را در قالبی علمی گسترش داد (بارتولد، بی تا: ۱۲). در هرات نیز در دوره سلطان حسین بایقرا این ترکیب در عرصه ادبیات و هنر به اوج رسید؛ چنان که علی شیر نوایی با تقویت زبان جغتایی در کنار فارسی، به تثبیت آن به عنوان زبان ادبی یاری رساند؛ هرچند فعالیت او همچنان در فضای فرهنگی فارسی محور انجام می گرفت (بابر، ۱۳۹۹: ۷۴).

باوجود این تحولات، فارسی همچنان زبان اصلی دیوان، تاریخ نگاری و ادبیات کلاسیک باقی ماند و شکوفایی مراکز فرهنگی هرات و سمرقند بر پای میراث علمی و ادبی فارسی شکل گرفت. در این میان جغتایی بیشتر به عنوان زبان ادبی مکمل ظاهر شد، نه جایگزین فارسی؛ بدین ترتیب، ورود عناصر فرهنگی ترک و مغول به این سنت نه به تضعیف فرهنگ ایرانی، بلکه به پویایی بیشتر آن انجامید و به گسترش دامنه تولیدات علمی و هنری در دوره تیموری یاری رساند. از این منظر، یکی از ویژگی های مهم نظم فرهنگی تیموری در مقایسه با ادوار پیشین، نه استحاله کامل عناصر ترک در سنت ایرانی و نه شکل گیری سستی مستقل از آن بود، بلکه نوعی توازن میان تداوم میراث فرهنگی ایرانی و مشارکت فعال عناصر ترکی در حیات فرهنگی پدید آمد؛ توازنی که به یکی از مؤلفه های اساسی پویایی فرهنگی عصر تیموری تبدیل شد.

مجموع نکات یادشده بر یک واقعیت اساسی تأکید دارند: نظم فرهنگی تیموری نه از وجود عناصر منفرد، بلکه از پیوند آنها در چهارچوب سازوکارهایی پدید آمد که امکان تقویت و بازتولید متقابلشان را فراهم می ساختند؛ از این رو، فهم تحولات بعدی بیش از آنکه در گرو جست و جوی فقدان یک عنصر خاص باشد، مستلزم بررسی سرنوشت همین سازوکارها و مناسبات است.

۳. دگرگونی سازوکارهای پویایی فرهنگی در عصر شیبانی

به قدرت رسیدن شیبانیان ابوالخیری در آغاز سده دهم هجری (شانزدهم میلادی)، تکرار یک الگوی تاریخی کهن در ماوراءالنهر بود: استقرار مجدد حاکمیتی از تبار بیابان گردان ترک -

مغول بر کانون‌های تمدنی یکجانشین؛ هرچند ماهیت ایلی نیروهای ازبک و شرایط آغازین قدرت‌یابی آنان امکان بازتولید الگوی سیاسی تیموری را محدود می‌کرد، دولت نوظهور در مراحل اولیه خود گرایشی آشکار به سامان‌دهی حکومت بر پایه یک هویت مسلمان ترک بروز داد. مضامین طرح‌شده از سوی خنجی در *مهمان‌نامه بخارا* درباره جایگاه امام‌الزمان و «خلیفه‌الرحمان» - محمد شبیانی - همراه با تمایلات اولیه به تقویت زبان ترکی (Subtelny, 1983: 136, 144, 146)، شاخص‌های این گرایش محسوب می‌شوند (خنجی، ۱۳۸۴: ۱؛ میرخواند، ۱۳۷۰: ۲۱۷)؛ با این حال، این گرایش اولیه هیچ‌گاه به گسستی پایدار از افق فرهنگی برجامانده از عهد تیموری منجر نشد و سنت فارسی، در چهارچوب همان میراث فرهنگی، بار دیگر جایگاه مسلط خود را بازیافت. این استمرار نه تنها در سطح زبان، بلکه در الگوهای روایی نیز آشکار شد. فرمان محمد شبیانی برای ترجمه شاهنامه به ترکی، بیش از آنکه نشانی از گسست باشد، تلاشی برای پیوند دادن هویت نو با سنت مشروعیت‌بخش گذشته بود. حمایت از مؤلفانی چون واصفی نیز همین روند را تقویت کرد؛ *بایع‌الوقایع* او اصول حکمرانی و مجلس‌آرایی تیموری را بیشتر در چهارچوب سنت ایرانی و پادشاهان ساسانی، نه بر اساس الگوهای صرفاً ایلی، برای شاهزادگان شبیانی بازمی‌نماید (واصفی، ۱۳۴۹: ۷/۱، ۱۰۸، ۳۸۰-۳۸۶).

این الگوی تداوم، محدود به زبان و تاریخ‌نگاری نبود؛ بررسی حوزه‌های دیگر فرهنگ درباره ازجمله کتاب‌آرایی، نگارگری، معماری و شهرسازی نیز استمرار الگوهای تثبیت‌شده قرن نهم هجری را نشان می‌دهد (McChesney, 1987: 9-15; Tupev, 2017). باوجود

۱. گویا پسر عموی شبیانی خان، کلدی محمد در دهه ۹۳۰ ق حاکم شاهرخیه، دستور داد تا تاریخ سلسله شبیانی را به زبان ترکی بنویسند. حجت او این بود که حاکمان این سرزمین از چنگیز تا تیمور همگی ترک بودند، اما همه آثار تاریخی آن به زبان فارسی نوشته شده است. نکته جالب این است که همو پذیرای واصفی در دربار خود شد و میل بسیاری برای آشنایی با میراث تیموری نشان داد (واصفی، ۱۳۴۹: ۴۷۲).

۲. یکی دیگر از موضوعات مهم و قابل توجه در این کتاب تلاش نویسنده در جایگاه فقیه بر برگزاری مناظرات دینی خان با علما و به‌رخ‌کشیدن تسلط فقهی و دینی او است (خنجی، ۱۳۸۴: ۷۸ و ۹۵) که این مسئله نیز در همان راستای تقویت مبانی حکومت مسلمان قابل بررسی است.

تعارضات سیاسی با ایران صفوی، اتکای شیبانیان به میراث تمدنی تیموری - که در ریشه‌های ایرانی آن استوار بود - در مقیاسی گسترده ادامه یافت؛ با این حال، این استمرار بیشتر در سطح بازتولید باقی ماند و به صورت‌بندی تازه‌ای در عرصه فرهنگی و تمدنی منجر نشد؛ به بیان دیگر فعالیت‌های معماری سبک متمایزی پدید نیاورد، تاریخ‌نگاری افق روایی جدیدی عرضه نکرد و نگارگری نیز به ظهور مکتبی نو نینجامید؛ از این رو، همان‌گونه که سوچک یادآور شده است، این دوره بیش از آنکه مرحله‌ای از نوآوری فرهنگی باشد، انعکاسی از تداوم میراث تیموری به‌شمار می‌آید.

بنابراین، باوجود تداوم بخش مهمی از میراث فرهنگی و نخبگانی تیموری، ظرفیت زاینده‌ی فرهنگی آن عصر در دوره شیبانی بازتولید نشد. همان‌گونه که پویایی فرهنگی تیموری از پیوند سازوکارهایی معین پدید آمده بود، محدود ماندن این زاینده‌ی نیز با دگرگونی همان سازوکارها و مناسباتی پیوند داشت که آن نظم را ممکن ساخته بودند. مهم‌ترین این عوامل عبارت بودند از:

الف. مشروعیت نسبی شیبانیان و کاهش انگیزه بسیج فرهنگی: سنگ‌بنای اقتدار هر نظام سیاسی در مبانی مشروعیت آن ریشه دارد؛ مبانی بنیادینی که نه‌تنها سرچشمه قدرت را توجیه می‌کنند، بلکه جهت‌گیری‌های کلان حکمرانی را نیز شکل می‌دهند؛ بر همین اساس، در دوران غلبه سنت‌های سیاسی مغولی، فقدان تبار مستقیم چنگیزی نقطه‌ضعف بزرگی برای تیمور به‌شمار می‌رفت؛ خلأیی که او و جانشینانش را ناگزیر ساخت برای جبران آن، به تلفیقی هوشمندانه و پرهزینه از نمادهای اقتدار کوچ‌نشینانه و سنت‌های حامی‌پروری ایرانی - اسلامی دست یازند، اما این معادله برای شیبانیان، که نسب مستقیم خود را به جوچی (فرزند چنگیز) می‌رساندند (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۴۸)، کاملاً متفاوت بود. این انتساب خونی، برتری ویژه‌ای به‌همراه داشت و آنان را از فشارهای مشروعیت‌ساز مشابه بی‌نیاز می‌کرد؛ افزون‌بر این، تیمور برخلاف شیبانیان بر بخش بزرگی از سرزمین‌های ایرانی حکومت می‌راند و از این رو، مشروعیت چنگیزی، حتی در صورت برخورداری از آن، به‌تنهایی برای تثبیت اقتدار سیاسی در چنین فضایی کفایت نمی‌کرد و ناگزیر باید با منابع دیگری از مشروعیت تکمیل می‌شد. فضل‌الله بن روزبهان خنجی در آغاز *مهمان‌نامه بخارا*، با تأکید بر انحصار حق سلطنت در اولاد

چنگیزخان و تمایز آن از حکومت‌های مبتنی بر شمشیر، مشروعیت شیانیان را امری موروثی، الهی و پیشینی معرفی می‌کند (خنجی، ۱۳۸۴: ۳۷-۴۲، ۴۸-۴۹). در این چهارچوب نظری، تیمور تنها در زمره «صاحب‌تغلب» (پادشاه متکی بر غلبه و زور) قرار می‌گرفت، نه وارث برحق مشروعیت چنگیزی. بر همین اساس، هرچند خوانین شیانی در عمل با چالش‌هایی مشابه تیموریان - از تکرر قبایل ازبک گرفته تا رقابت‌های درون‌خاندانی و تمایلات مرکز‌گرایز امرا - روبه‌رو بودند، اما انتساب چنگیزی برای آنان نوعی سرمایه نمادین و برتری بلامنازع در منطق ایلپاتی فراهم می‌کرد. همین پشتوانه استوار سبب می‌شد تا حاکمان شیانی نیاز کمتری به بسیج ایدئولوژیک و جبران نمادین از طریق حامی‌پروری فرهنگی احساس کنند و تمرکز خود را بیشتر بر تثبیت دستاوردهای سیاسی و نظامی معطوف سازند؛^۱ در نتیجه، آن فشار ساختاری عمیقی که تیموریان را به سرمایه‌گذاری‌های عظیم در هنر، معماری و علوم شهری واداشت تا گذار از الگوی کوچ‌نشینی به حکمرانی یک‌جانشینی را تسهیل و مشروعیت خود را نزد نخبگان ایرانی تثبیت کنند، در مورد شیانیان با چنان شدتی بروز نیافت؛ از این‌رو، آنان دست‌کم در دهه‌های نخستین استقرار، ضرورتی حیاتی برای جبران کاستی‌های مشروعیتی از طریق هنر و ادب احساس نمی‌کردند و انگیزه‌ای برای گام‌نهادن در مسیر خلق افق‌های تازه فرهنگی نداشتند. بدین ترتیب، کنش فرهنگی آنان بیش از آنکه معطوف به نوآوری و زایش باشد، بر حفظ و تداوم محتاطانه سنت‌های موجود متمرکز ماند.

ب. محدود ماندن رقابت به سطح قبیله‌ای - نظامی: شیانیان پس از تسلط بر ماوراءالنهر، قلمرو خود را به چند تیول بزرگ تقسیم کردند. این ساختار غیرمتمرکز، باوجود شباهت‌های ظاهری به نظام سیورغال تیموری، در سه سطح کلیدی تفاوت‌های بنیادینی با آن داشت. مجموع این تفاوت‌ها توضیح می‌دهد که چرا در تجربه تیموری، منطق ایلی در چهارچوب

۱. شیانیان با بیان این نکته که پدر تیمور ناظر انبارهای غلات جغتائیان بود (و کوچروان این فعالیت را پست می‌شمردند)، نسب سلف خود را خوار می‌شمردند. آن‌ها معتقد بودند تیموریان به دلیل عدم انتساب چنگیزی در نهایت می‌توانند میرزا خطاب شوند که پست‌تر از خان و سلطان است (Subtelný, 1983: 132).

۲. تیول نهادی بود که از بعضی جهات به سیورغال شباهت داشت. این اصطلاح پس از مغولان به جای اقطاع نشست و مورخان صفوی آن را شق کهن اقطاع می‌دانستند (رویمر، ۱۳۷۹: ۲۳۰).

اقتداری متمرکز مهار شد و به بستری برای رقابت و گسترش فرهنگی انجامید، اما در دوره شیبانی، میدان رقابت بیشتر در همان مدار ایلی - نظامی محصور ماند.

نخستین تفاوت به محیط اجتماعی و جغرافیایی خاستگاه این نیروهای قبیله‌ای بازمی‌گردد. اولوس جغتای، یعنی بستر برآمدن تیموریان، منطقه‌ای بود که اردوهای ایلی در مجاورت شهرهای دیرپای سمرقند و بخارا قرار داشتند و تماس میان ساختارهای کوچ‌نشینی و نهادهای شهری به‌طور مستمر برقرار بود (Aubin, 1995: 34). درمقابل، شیبانیان از بطن سنت سیاسی دشت قپچاق برخاستند؛ فضایی که پیوند آن با کانون‌های شهری و دیوانی بسیار محدودتر بود (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۱۲۰؛ ابراهیمی، ۱۴۰۴: ۵۸)؛ از همین‌رو، نسبت این دو نیروی ایلی با جهان شهری، پیش از تشکیل دولت، در مسیرهای کاملاً متفاوتی شکل گرفته بود.

تفاوت دوم به گستره و نقاط ثقل قلمرو مربوط می‌شود. تیموریان پس از استقرار، نه‌تنها ماوراءالنهر، بلکه خراسان، فارس، عراق عجم و دیگر کانون‌های اصلی تمدن ایرانی - اسلامی را نیز تحت انقیاد درآوردند (شیلت‌برگر، ۱۳۹۶: ۸۰-۸۳)؛ بدین‌ترتیب، آنان بر شبکه‌ای از مراکز شهری تکیه کردند که از پیش، حامل سنت‌های دیوانی، علمی و هنری تثبیت‌شده‌ای بودند. این گستردگی جغرافیایی، حاکم را ناگزیر می‌ساخت تا اقتدار خود را در نسبت با این کانون‌های غنی شهری بازتعریف کند؛ در مقابل، شیبانیان در عمل به ماوراءالنهر محدود شدند و از تسلط پایدار بر خراسان و دیگر مراکز کانونی جهان ایرانی بازماندند. فقدان این پیوند ساختاری با نقاط ثقل تمدن شهری، میدان عمل و نیازهای فرهنگی آنان را به حوزه‌ای محدودتر تقلیل می‌داد و موجب می‌شد فرهنگ کمتر به ضرورتی سیاسی برای کسب اعتبار و تثبیت اقتدار تبدیل شود.

تفاوت سوم به نحوه مواجهه با منطق ایلی در مرحله تأسیس قدرت بازمی‌گردد. تیمور در همان گام‌های نخست کوشید اشراف و سران قبایل اولوس جغتای را تحت انضباط مقتدرانه مرکز درآورد (منز، ۱۳۷۷: ۹۱ و ۹۲). مهار رقبای داخلی، کنترل انحصاری سازوکارهای توزیع مناصب، استفاده از خان‌های صوری چنگیزی و تلفیق سنت یاسا با صورت‌بندی‌های اسلامی، مجموعه‌ابزارهایی بودند که امکان دادند منطق رقابت قبیله‌ای در چهارچوب اقتدار شخصی او مهار شود (Subtelny, 1983: 17؛ منز، ۱۳۷۷: ۱۰۸-۱۱۶). این مهار اولیه، شرط لازم برای آن

بود که در مراحل بعدی (به‌ویژه در دوره جانشینانش)، مازاد منابع سیاسی و اقتصادی به‌سوی تثبیت شهری و حامی‌پروری فرهنگی سوق یابد، اما در تجربه شیبانی، اگرچه تلاش‌هایی برای تثبیت اقتدار و حمایت از نهادهای دینی و شهری مشاهده می‌شود، ساختار سیاسی همچنان به حفظ توازن میان طوایف ازبک و تنظیم محتاطانه مناسبات تیولی وابسته باقی ماند. خان شیبانی ناگزیر بود اقتدار خود را در مدار وفاداری قبایل صورت‌بندی کند و هرگونه تمرکزگرایی رادیکال می‌توانست این تعادل شکننده را مختل سازد (عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۹۷؛ خنجی، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۵). در چنین چهارچوبی، رقابت‌های درون‌ساختاری مجالی برای ارتقا به سطح رقابت‌های فرهنگی نیافتند و بیشتر در همان سطح ایلی - نظامی باقی ماندند.

ج. نظام تیولی و مسئله رقابت درباری: اگرچه نظام تیولی در عهد شیبانیان در پوسته ظاهری خود با الگوی سیورغال تیموری شباهت‌هایی داشت، اما قلمروهای واگذار شده در این دوره نتوانستند نقشی همانند حوزه‌های نیمه‌مستقل قدرت و کانون‌های زایش فرهنگی در دوران تیموری ایفا کنند. در ساختار سیورغالی تیموری، اداره نواحی بر عهده شاهزادگان گذاشته می‌شد، اما این واگذاری همواره در سایه اقتدار مرکزی و کاریزمای سیاسی سلاطین معنا پیدا می‌کرد (رویمر، ۱۳۷۹: ۱۰۳)؛ افزون‌بر این، شاهزادگان تیموری از همان کودکی در محیط‌های شهری پرورش یافته و با دیوان‌سالاران، عالمان و هنرمندان در تعامل پیوسته بودند (آکا، ۱۳۹۰: ۲۳۱)؛ از این‌رو، اداره یک قلمرو شهری و جذب نخبگان، بخشی از تجربه طبیعی و آموزشی آنان به شمار می‌رفت و منزلت سیاسی‌شان تنها به مهارت‌های نظامی محدود نمی‌شد، بلکه با توانایی ایجاد و حمایت از فضاها و فرهنگی و هنری نیز سنجیده می‌شد.

اما در ساختار تیولی شیبانی، تقسیم قلمرو در بستری شکل می‌گرفت که بر پیوندهای ایلی و حقوق مشترک گروه‌های قبیله‌ای (مفهوم حاکمیت اشتراکی) استوار بود. در اینجا، نقش خان بیش از آنکه اعطاکننده مطلق مشروعیت باشد، تنظیم‌کننده توازن میان شاهزادگان و سران ذی‌نفوذ قبایل بود. شاهزادگان شیبانی، گرچه پس از استقرار در شهرها با مظاهر فرهنگ شهری آشنا شدند، اما هویت سیاسی و شبکه‌های وفاداری‌شان بیشتر در فضای ایلی و نظامی پرورش یافته بود (دوغلالت، ۱۳۸۵: ۱۲۶). منزلت در این ساختار، پیش و بیش از هر چیز، بر نسب چنگیزی و جایگاه فرد در اتحادیه قبیله‌ای تکیه داشت و برتری سیاسی از طریق

مشارکت مؤثر در نبردها و همراهی نظامی با خان و امیران به دست می آمد. در چنین فضایی، گرچه حمایت از فرهنگ می توانست بر اعتبار سیاسی یک شاهزاده بیفزاید، اما شرطی حیاتی و تعیین کننده برای بقا یا مشروعیت او به شمار نمی رفت. بدین گونه، منطق منزلت در نظام شیانیان بیشتر ماهیتی نظامی - قبیله ای داشت و رقابت میان شاهزادگان نیز در همین مدار شکل می گرفت، نه در عرصه های ظریف فرهنگی، هنری و اداری که موتور محرک زاینده گی در دوره تیموری بود.

ج. گسست یکپارچگی جغرافیایی و اختلال در شبکه های نخبگانی: نبردهای مرو و غجدوان، فراتر از نتایج نظامی شان، نقطه عطفی تعیین کننده در دگرگونی ساختار شبکه ای جهان ایرانی - اسلامی به شمار می رفتند. این دو رویداد، پایانی بر یکپارچگی جغرافیایی و تمدنی پهناوری بود که تیموریان فرجامین حاکمان برخوردار از آن بودند. پیامد بلافصل این انقطاع استراتژیک، تغییر نقش بنیادین خراسان و به ویژه هرات بود؛ ایالتی که پیش تر به عنوان گره گاه مرکزی، ماوراءالنهر را به فلات ایران متصل می ساخت و با حمایت سازمان یافته از مکاتب هنری و علمی، گردش مستمر نخبگان و سرمایه فرهنگی را ممکن می کرد (Subtelny, 2007: 132-150) به تدریج به منطقه ای مرزی و مورد منازعه تنزل یافت و شبکه ای که تا پیش از آن بخش عمده کانون های جهان ایرانی را در چهارچوبی واحد به هم پیوند می داد، دچار گسست شد؛ در حالی که صفویان با حفظ خراسان توانستند بخش های مهم تری از این شبکه را در اختیار گرفته و میراث تیموری را به پایه ای برای تکوین فرهنگ خود تبدیل کنند، شیانیان با محدود ماندن در جغرافیای ماوراءالنهر از بخش مهمی از این پیوندهای انسانی، اقتصادی و فرهنگی محروم شدند. این تفاوت جغرافیایی تنها به معنای کوچک تر شدن قلمرو سیاسی نبود، بلکه به معنای جدایی از بخش قابل توجهی از مراکز شهری، منابع دیوانی و شبکه های نخبگانی جهان ایرانی نیز بود؛ از این رو، دگرگونی جغرافیایی قلمرو به تدریج در جهت گیری های فرهنگی حکومت نیز بازتاب یافت.

این اختلال ساختاری با پدیده مهاجرت نخبگان ابعاد گسترده تری یافت؛ عزیمت چهره های برجسته ای چون کمال الدین بهزاد و خواندمیر به دربار صفویان یا گورکانیان هند (رویمر، ۱۳۷۹: ۴۹۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸ و ۹)، نمادی از فروپاشی طبقه ای بود که طی چند دهه به صورت ارگانیک به هم پیوسته بود. شبکه های آموزشی، کارگاه های هنری و تأسیسات

وقفی که پیش‌تر در هرات تمرکز یافته بودند، دچار ازهم‌گسیختگی شدند^۱ و شیپانیان نه از نظر منابع مالی و نه از حیث زیرساخت‌های وقفی، توان بازسازی متمرکز آن‌ها را در ماوراءالنهر نداشتند؛ افزون‌بر این، تداوم جنگ‌های فرساینده با صفویان به قصد بازپس‌گیری خراسان (میرخواند، بی‌تا: ۲۷۸)، موجب شد تا انرژی و منابع سیاسی شیپانیان، به‌جای انباشت ثروت و تعمیق شبکه‌های فرهنگی داخلی، در مدار نظامی‌گری و پروژه‌های ناتمام مرزی مستهلک شود.

د. محدودیت‌های اقتصادی و تغییر شبکه‌های تجاری خشکی: حکومت تیموری بر یک شبکه اقتصادی درهم تنیده و پررونق استوار بود که نه‌تنها از درآمدهای حاصل از فتوحات بهره می‌برد، بلکه پیوند ساختاری با خراسان و فلات مرکزی ایران، دسترسی به تولید کشاورزی متراکم، سیستم‌های آبیاری پیشرفته و شبکه‌های تجاری خشکی شرق - غرب را نیز میسر می‌ساخت (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۲۷۶). این ساختار، امکان انباشت پایدار و متنوع منابع را فراهم می‌آورد؛ انباشتی که فراتر از تأمین هزینه‌های نظامی، تخصیص مداوم منابع به دیوان، پروژه‌های عمرانی و حمایت‌های فرهنگی را ممکن می‌ساخت و رقابت میان شاهزادگان را به عرصه‌ای برای سرمایه‌گذاری در هنر، معماری و علوم تبدیل می‌کرد.

در دوره شیپانی، این ساختار یکپارچه دچار اختلال شد. جدایی خراسان از حوزه قدرت ماوراءالنهر، یکی از مهم‌ترین کانون‌های تولید کشاورزی و گردش سرمایه را از این مدار خارج ساخت (Dale, 2009: 205). هم‌زمان، انتقال تدریجی مسیرهای تجارت جهانی از راه‌های زمینی به مسیرهای اقیانوسی، وزن نسبی شبکه‌های خشکی را کاهش داد و اقتصاد ماوراءالنهر را از جریان اصلی تجارت بین‌المللی دور ساخت (Levi, 2017: 29). پیامد این تحولات تنها کاهش حجم منابع نبود، بلکه منطق تخصیص آن‌ها را نیز دگرگون کرد و رقابت نخبگان را از سرمایه‌گذاری‌های عمرانی و فرهنگی به سمت کنترل تیول‌ها و تثبیت درآمدهای محلی سوق داد (ابراهیمی، ۱۴۰۳: ۱۴۸). شواهد مربوط به منازعات درونی و کشمکش بر سر مناصب و درآمدها نیز نشان می‌دهد که بخش مهمی از انرژی سیاسی حکومت در مدار بازتوزیع منابع اقتصادی متمرکز شده بود؛ وضعیتی که امکان حمایت مستمر از پروژه‌های

۱. برای مثال کارگاه نقاشی بهزاد که کانون مکتب هرات بود به تبریز منتقل شد (رویمر، ۱۳۷۹: ۴۹۷/۱).

بزرگ فرهنگی را محدود می‌کرد. این تحولات هم‌زمان با گسترش تدریجی ارتباطات اقتصادی ماوراءالنهر با دشت‌های شمالی و روسیه رخ می‌داد؛ روندی که به تدریج از وزن پیوندهای دیرین این منطقه با کانون‌های ایرانی - خراسانی می‌کاست (Frank, 2012: 32).

ه. تحول در نظم ایدئولوژیک جهان اسلام: تحولات ساختاری جهان اسلام در فاصله میان ظهور تیموریان و استقرار شیبانیان، یکی دیگر از زمینه‌های مؤثر بر دگرگونی سازوکارهای فرهنگی به شمار می‌رفت، پس از سقوط خلافت عباسی (۶۵۶ق)، جهان اسلام وارد دوره‌ای از تکرار مرجعیت‌های دینی شد و مشروعیت سیاسی بیش‌ازپیش در تعامل میان علما، صوفیان، شبکه‌های وقفی و حاکمان محلی شکل می‌گرفت (Melville, 2020: 25). در چنین فضایی، مشروعیت الزاماً بر یک بنیان واحد استوار نبود و دولت‌ها می‌توانستند از ترکیب عناصر گوناگونی چون نسب چنگیزی، حمایت از نهادهای دینی، پیوند با طریقت‌های صوفی و حامی‌پروری فرهنگی برای تثبیت اقتدار خود بهره‌گیرند. تیموریان در چنین بستری برآمدند و توانستند میان سنت چنگیزی و اسلام سنی ایرانی‌شده نوعی تلفیق عمل‌گرایانه ایجاد کنند (منز، ۱۳۷۷: ۱۹-۲۳). انعطاف نسبی این نظم، امکان جذب طیف متنوعی از نخبگان و صورت‌بندی‌های گوناگون مشروعیت را فراهم می‌ساخت و در نتیجه، فرهنگ و حامی‌پروری فرهنگی می‌توانست به یکی از عرصه‌های مهم بازنمایی اقتدار سیاسی تبدیل شود.

اما شیبانیان در آغاز قرن دهم هجری در شرایط متفاوتی قرار گرفتند. ظهور امپراتوری‌های بزرگ اسلامی و تشدید مرزبندی‌های مذهبی، به‌ویژه رقابت روزافزون میان قدرت‌های سنی و شیعی، هویت دینی را بیش از گذشته به یکی از مؤلفه‌های اصلی رقابت‌های سیاسی تبدیل کرده بود. در چنین فضایی، شیبانیان نیز در تقابل با صفویان، به تدریج در جایگاه مدافعان تسنن در شرق جهان اسلام تعریف می‌شدند (جعفریان، ۱۳۷۹: ۳۸/۱)؛ بنابراین، بخشی از تفاوت میان دو تجربه را باید در تفاوت نظم ایدئولوژیک و شرایط زمانی دو سلسله جست‌وجو کرد. تیموریان و شیبانیان اگرچه در بسیاری از سنت‌های سیاسی و فرهنگی با یکدیگر اشتراک داشتند، اما در دو فضای متفاوت از حیث مناسبات مشروعیت و رقابت سیاسی عمل می‌کردند؛ تفاوتی که در کنار دگرگونی‌های اقتصادی، جغرافیایی و اجتماعی عصر شیبانی، بر سرنوشت سازوکارهای زاینده‌گی فرهنگی نیز تأثیر گذاشت.

و. بازتعریف همزیستی فارسی و جغتایی در نظم شیبانی: پیش‌تر اشاراتی به تداوم حضور رسمی زبان و ادب فارسی در کنار زبان ترکی جغتایی در عهد شیبانی شد. نکته قابل توجه در این رویکرد تداومی، علل و ماهیت متفاوت همزیستی آن‌ها نسبت به عصر تیموری بود. استمرار حضور قدرتمند زبان فارسی برای شیبانان تنها یک انتخاب نبود، بلکه ضرورتی گریزناپذیر برای کشورداری محسوب می‌شد. ساختار دیوانی، نظام مالیاتی، سنت تاریخ‌نگاری و بدنه علمی به ارث رسیده از تیموریان، همه بر پایه زبان فارسی استوار بود. نخبگان دیوانی و دبیران کارآزموده در بستر همین سنت پرورش یافته بودند و کنارگذاشتن آن به معنای آسیب به دستگاه اداره حکومت محسوب می‌شد (رویمر، ۱۳۷۹: ۵۶۲؛ Subtelny, 1983:148)؛ افزون بر این، فارسی همچنان زبان مشترک تجارت و دانش در پهنه‌ای وسیع از هند تا آسیای صغیر بود؛ از این‌رو، در دولت شیبانی، بار «استمرار»، «حکومت‌داری» و «ارتباطات فرامنطقه‌ای» را بر دوش می‌کشید.^۱

در سوی دیگر اما، ترکی جغتایی برای فرمانروایان جدید نقشی کاملاً متفاوت یافت و به ابزار اصلی «هویت‌سازی سیاسی» بدل شد. اهمیت این نقش زمانی آشکارتر می‌شود که به رقیب اصلی شیبانان، یعنی دولت صفوی در ایران بنگریم. از آنجا که نخبگان نظامی صفوی (قزلباشان) نیز بیشتر ترک‌زبان بودند، شیبانان نمی‌توانستند تنها با تکیه بر تبار ترکی خود هویتی متمایز بسازند. در چنین کشاکشی، در برابر هویت «ترکی - شیعی» صفویان در غرب، ترکیب «زبان ترکی جغتایی» و «مذهب تسنن» به رکن اصلی هویت‌سازی برای دولت ماوراءالنهر تبدیل شد. به همین سبب، اهتمام حاکمان شیبانی به شعر جغتایی، بیش از آنکه تنها دل‌بستگی ادبی باشد، تلاشی آگاهانه و سیاسی برای تثبیت هویت و مرزبندی با رقیبان بود.

بدین ترتیب، هر دو زبان به حیات خود ادامه دادند، اما آن ترکیب پویا و زاینده، در نظم شیبانی جای خود را به نوعی «تقسیم کار» داد؛ تغییری که ریشه در نیازهای متفاوت اداری و سیاسی حاکمان جدید داشت.

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: (McChesney: 1997; Ibid, 1995)

۴. نتیجه گیری

در تاریخ نگاری عهد شوروی، با برجسته سازی شکوه عصر تیموری، مفهوم «انحطاط ازبکی» به یکی از چهارچوب های مسلط برای فهم تحولات پساتیموری ماوراءالنهر تبدیل شد. پژوهش های دهه های اخیر، با اتکا به منابع دست اول، این روایت را به چالش کشیده و بر تداوم بسیاری از عناصر فرهنگی و هنری عصر تیموری در دوره شیبانی تأکید کرده اند. مسئله نوشتار حاضر نیز در امتداد همین بازنگری تاریخ نگارانه شکل گرفت و کوشید به این پرسش پاسخ دهد که چرا باوجود استمرار بخش مهمی از میراث تیموری، گذار به نظم شیبانی به صورت بندی تازه ای از شکوفایی و زاینده گی فرهنگی نینجامید.

یافته های پژوهش نشان می دهد که شکوفایی فرهنگی عصر تیموری بیش از آنکه محصول وجود عناصر فرهنگی خاص باشد، بر پیوند و هم افزایی مجموعه ای از سازوکارهای ساختاری استوار بود؛ سازوکارهایی چون تمرکز تدریجی نخبگان و نهادهای فرهنگی در کانون های شهری، پیوند مستمر با شبکه های گسترده جهان ایرانی، تعادل نسبی میان نیروهای دیوانی و نظامی، رقابت دربارهای متعدد در عرصه حامی پروری فرهنگی و دسترسی به منابع اقتصادی و انسانی گسترده قلمرو تیموری.

در دوره شیبانی، بخش مهمی از این عناصر همچنان به حیات خود ادامه دادند، اما مناسبات و سازوکارهایی که پیش تر آن ها را در قالب نظم زاینده به یکدیگر پیوند می داد، دستخوش دگرگونی شد. ازدست رفتن خراسان و گسست یکپارچگی جغرافیایی جهان ایرانی، اختلال در شبکه های نخبگانی، محدودیت منابع اقتصادی، تغییر الگوی رقابت های سیاسی، تحول در مناسبات مشروعیت و دگرگونی بستر ایدئولوژیک جهان اسلام، درمجموع شرایطی متفاوت از قرن نهم هجری پدید آوردند.

بر این اساس، تجربه شیبانی را نمی توان تنها با مفاهیمی چون «انحطاط» یا «گسست تمدنی» توضیح داد؛ همان گونه که استمرار عناصر فرهنگی نیز لزوماً به معنای تداوم سازوکارهای زاینده نیست. آنچه در ماوراءالنهر قرن دهم رخ داد، نه فقدان میراث تیموری، بلکه دگرگونی در آرایش نیروها و سازوکارهایی بود که پیش تر امکان تبدیل این میراث به پویایی و آفرینش فرهنگی را فراهم ساخته بودند.

فهرست منابع

ابراهیمی، سیده فهیمه (پاییز ۱۴۰۳)، «مؤلفه‌های اثرگذار بر تغییر ماهیت شبکه فراقاره‌ای ابریشم در قرون ۱۶ تا ۲۰م. (با تمرکز بر نقطه کانونی آن در آسیای مرکزی)»، *فصلنامه ژئوپلتیک*، سال ۲۰، شماره ۳، صص ۱۳۴-۱۶۱.

بابر، ظهیرالدین محمد (۱۳۹۹)، *بابرنامه*، به تحقیق برهان‌الدین نامق، کابل: بنیاد فرهنگی بهار میهن.
بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ (۱۳۷۶)، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

تاج‌علی، زینت، محمدی، ذکراه (۱۳۹۹)، «اقدامات فرهنگی در حکومت شیانیان»، *فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال دوازدهم، شماره ۴۵، صص ۳۹-۵۹.

حافظ ابرو (۱۳۸۰)، *زبده‌التواریخ*، به کوشش سید کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۴)، *مهمان‌نامه بخارا*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی و جلال‌الدین همایی، تهران: خیام.

دوغلان، میرزا حیدر (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، به تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، *احسن‌التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.

رویمر، هانس‌روبرت و دیگران (۱۳۷۹)، *کمبریج تاریخ تیموریان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
ساسان‌پور، شهرزاد (۱۴۰۲)، «اقشار برخوردار از سیورغال در عصر تیموریان و امتیازات آنان»، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، سال چهاردهم، شماره ۳۴، صص ۵۳-۸۴.

سمرقندی، کمال‌الدین بن عبدالرزاق (۱۳۷۲)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سوچک، اسوَت (۱۳۹۸)، *تاریخ آسیای میانه (از مغولستان تا خوارزم)*، ترجمه سیده فهیمه ابراهیمی، تهران: سمت.

شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه*، با مقدمه محمد احمد پناهی، تهران: بامداد.

شیلت‌برگر، یوهان (۱۳۹۶)، *سفرنامه یوهان شیلت‌برگر*، ترجمه ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.

عرب غطغان، محمد یار (۱۳۸۵)، *مسنخرالبلاذ*، به تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.

فرهانی مفرد، مهدی (۱۳۸۱)، *پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کلاویخو، روی گونزالس (۱۳۸۴)، *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.

منز، بناتریس فوریز (۱۳۷۷)، *برآمدن و فرمانروایی تیمور*، ترجمه منصور صفت گل، تهران: رسا. منز، بناتریس فوریز (۱۳۹۲)، *قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

منشی، محمد یوسف (۱۳۸۰)، *تذکره مقیم‌خانی*، تصحیح فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب. نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶)، *منتخب‌التواریخ معینی*، تهران: خیام. واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹)، *بداایع‌الوقایع*، تصحیح الکساندر بالدیریف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، تصحیح سید سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ج ۱ و ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- Aubin, Jean (1995), *Emirs Mongols et Vizirs Persans dans les Remous de l'Acculturation* (Studia Iranica, Cahier 15), Leuven: Peeters Press.
- Binbaş, Ilker Evrim (2016), *Intellectual Networks in Timurid Iran: Sharaf al-Dīn 'Alī Yazdī and the Islamicate Republic of Letters*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dale, S. F. (2009), "The later Timurids", *The Cambridge History of Inner Asia: The Chinggisid Age*, edited by Nicola Di Cosmo, Allen J. Frank and Peter B. Golden, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 199-218.
- Frank, Allen J. (2012), *Bukhara and the Muslims of Russia: Sufism, Education, and Paradox of Islamic Prestige*, Leiden: Brill.
- Golombek, Lisa, and Kuch, Ebba (2017), "The Mughals, Uzbeks, and the Timurid Legacy", *A Companion to Islamic Art and Architecture*, edited by Barry Flood and Gülru Necipoğlu, Chapter 32, John Wiley & Sons, Inc.
- Levi, Scott (2017), *The Rise and Fall of Khogand (1709-1878)*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- McChesney, R. D. (1987), "Economic and Social Aspects of the Public Architecture of Bukhara in the 1560's and 1570's", *Journal of Islamic Art*, (2), pp. 217-236.
- McChesney, R. D. (1995), "Ozbeg, Historical Aspects", *Encyclopaedia of Islam (EI)*, V.VIII, edited by Bosworth, Leiden: Brill.
- McChesney, R. D. (1997), "Shibanids", *Encyclopaedia of Islam (EI)*, V.IX, edited by Bosworth, Leiden: Brill.
- Melville, C. (Ed.) (2020), *The Timurid Century* (The Idea of Iran, Volume IX), London: I.B. Tauris.
- Subtelny, Maria E. (1983), "Art and Politics in Early 16th Century Central Asia", *Central Asiatic Journal*, Vol. 27, No. 1/2, pp. 121-148.
- Subtelny, Maria E. (1988), "Socioeconomic Bases of Cultural Patronage under the Later Timurids", *International Journal of Middle East Studies*, 20 (4), pp. 479-505.

- Subtelny, Maria E. (2007), *Timurids in Transition: Turko-Persian Politics and Acculturation in Medieval Iran*, Leiden/Boston: Brill.
- Tupev, M. (2017), "All the king's men: Architectural patronage in Bukharan madrasa buildings from the 1560s", *Beiträge zur Islamischen Kunst und Archäologie* (Vol. 5, pp. 28–56), edited by M. Ritter, I. Sturkenboom and F. Valdéz Fernández, Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Uluc, L. (2008), "The common Timurid heritage of the three capitals of Islamic arts", pp. 39–47.
https://www.academia.edu/3546748/Uluc_The_Common_Timurid_Heritage_of_the_Three_Capitals_of_Islamic_Art_2008.

Transliteration

- Arab Qatghan, Muhammad Yar (2006), *The Conqueror of Lands: A History of the Shibanids*, edited by Nadereh Jalali, Tehran: Written Heritage Research Institute.
- Babur, Zahir al-Din Muhammad (2020), *The Baburnama: Memoirs of Babur*, edited by Borhan al-Din Nameq, Kabul: Bahar-e Mihan Cultural Foundation.
- Barthold, Vasily Vladimirovich (1997), *History of the Turks of Central Asia*, translated by Ghaffar Hosseini, Tehran: Tus Publications.
- Barthold, Vasily Vladimirovich (n.d.), *Ulugh Beg and His Time*, translated by Hossein Ahmadipur, Tabriz: Shafaq Printing House.
- Bosworth, Clifford Edmund (2002), *The New Islamic Dynasties: A Chronological and Genealogical Manual*, translated by Fereyduun Badr'i, Tehran: Center for the Study of Islam and Iran.
- Clavijo, Ruy González de (2005), *The Travels of Clavijo*, translated by Masoud Rajabnia, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Dughlat, Mirza Haydar (2004), *A History of the Moghuls of Central Asia*, edited by Abbas-Qoli Ghaffari-Fard, Tehran: Written Heritage Research Institute.
- Ebrahimi, Seyedeh Fahimeh (2024), "The Effective Components on the Substantial Changes in the Transcontinental Silk Network during 16th–20th Centuries (Focus on Its Focal Point in Central Asia)", *Geopolitics Quarterly*, Vol. 20, No. 3, pp. 134–161.
- Ebrahimi, Seyedeh Fahimeh (2025), *After the Timurids: Transoxiana in the Course of Local, Regional, and Global Transformations (16th–19th Centuries CE / 10th–13th Centuries AH)*, Tehran: Allameh Tabataba'i University Press.
- Hafiz Abru (2001), *The Quintessence of Histories*, edited by Seyyed Kamal Hajj Seyyed Javadi, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Khunji, Fazl Allah ibn Ruzbihan (2005), *The Guest Book of Bukhara*, edited by Manuchehr Sotudeh, Tehran: Institute for the Translation and Publication of Books.
- Khvandamir, Ghiyath al-Din (2001), *Habib al-Siyar*, edited by Mohammad Dabir-Siyaqi and Jalal al-Din Homaei, Tehran: Khayyam Publications.
- Manz, Beatrice Forbes (1998), *The Rise and Rule of Tamerlane*, translated by Mansur Sefatgol, Tehran: Rasa Publications.
- Manz, Beatrice Forbes (2013), *Power, Politics and Religion in Timurid Iran*, translated by Javad Abbasi, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Press.
- Munshi, Muhammad Yusuf (2001), *The Memoir of Muqim Khan*, edited by Fereshteh Sarrafan, Tehran: Written Heritage Research Institute.
- Natanzi, Mu'in al-Din (1957), *Mu'ini's Selection of Histories*, Tehran: Khayyam Publications.
- Roemer, H. R., et al. (2000), *The Timurids*, Translated by Ya'qub Azhand. Tehran: Jami.
- Rumlu, Hasan Beg (2005), *The Best of Histories*, edited by Abd al-Hossein Navaei, Tehran: Asatir Publications.
- Samarqandi, Kamal al-Din Abd al-Razzaq (1993), *The Rise of the Two Auspicious Stars and the Confluence of the Two Seas*, edited by Abd al-Hossein Navaei, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Schiltberger, Johann (2017), *The Travel Account of Johann Schiltberger*, translated by Sasan Tahmasbi, Tehran: Amir Kabir Publishing Institute.
- Shami, Nizam al-Din (1984), *The Book of Victory*, with an introduction by Mohammad Ahmad Panahi, Tehran: Bamdad Publications.
- Wasifi, Zayn al-Din Mahmud (1970), *Wondrous Events*, edited by Alexander Boldyrev, Tehran: Iran Culture Foundation.
- Yazdi, Sharaf al-Din Ali (2008), *The Book of Victory*, edited by Seyyed Saeed Mir-Mohammad Sadeq and Abd al-Hossein Navaei, Vols. 1–2, Tehran: Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly.

The Transformation of Cultural Order in Tenth-Century AH Transoxiana: The Timurid–Shibanid Transition in the Iranian World

Extended Abstract

Introduction: The transition from Timurid political order to Shibanid rule in Transoxiana constituted a decisive turning point in the political and cultural transformations of the Iranian world at the beginning of the tenth century AH/sixteenth century CE. By downplaying Transoxiana's historical and civilizational connections with the broader Iranian world, Soviet historiography predominantly framed this transition through the binary opposition between "Timurid splendor" and "Uzbek decline." Challenging this dominant narrative, revisionist post-Soviet scholarship and more recent studies, drawing upon primary sources, have emphasized the persistence of a substantial body of Timurid cultural, artistic, administrative, and linguistic traditions under Shibanid rule. Nevertheless, acknowledging such continuity raises a more fundamental question: why did the persistence of the Timurid legacy in Shibanid Transoxiana—unlike the Safavid experience in Iran and the Mughal experience in India—fail to result in the creative reconfiguration of that legacy and the emergence of a new formation of cultural flourishing and productivity?

To address this problem, the present study moves beyond the reductive binary of "continuity versus rupture" and analyzes the cultural transformation of Transoxiana through the concept of "cultural order." Cultural order is understood here as an interconnected set of relations and mechanisms through which the interaction among urban centers, elite networks, patterns of political and economic patronage, and linguistic and intellectual relations enables the production, circulation, and reproduction of culture within a particular historical setting. On this basis, the study seeks to explain the differing operational logics of the cultural order under the Timurids and the Shibanids, while demonstrating that the persistence of cultural elements and forms does not necessarily entail the survival of the underlying structures and mechanisms that generate civilizational creativity. The article's central argument is that Timurid cultural flourishing was not the product of isolated and intermittent acts of patronage, but rather emerged from a structural synergy among political authority, the geographical and cultural integration of the Iranian world, the concentration and interaction of urban centers, the economic infrastructures of cultural patronage, and the dynamism of mobile elite networks. Under Shibanid rule, by contrast, the geographical separation of Transoxiana from Khurasan and other major centers of the Iranian world, disruptions in the circulation of elites and cultural capital, constraints on economic resources, the predominance of a tribal-military logic in political competition, and the transformation of the ideological order of the Islamic world weakened the interconnection among

these components. Consequently, the generative capacity of the cultural order was reduced to a selective, unstable, and predominantly reproductive form of continuity.

A critical review of the scholarship shows that studies of the Timurid period have largely focused on artistic flourishing, courtly patronage, and the notion of a "Timurid Renaissance," while paying less attention to the structural and network-based mechanisms that produced this flourishing. Research on the Shibanids has likewise concentrated mainly on their political-military organization and regional conflicts. Although recent revisionist studies have demonstrated the persistence of the Timurid legacy in architecture, the arts of the book, historiography, and language, they have not yet adequately explained, in comparative and structural terms, the differing reproductive and generative capacities of the cultural orders of the two periods.

Methodology: Using comparative-historical analysis and a comparative-structural approach, this study examines the cultural orders of the Timurid and Shibanid periods within the broader contexts of Transoxiana and the Iranian world. Its evidence is drawn from primary historical sources and recent scholarship on political structures, economy, language, urban centers, and elite networks. The comparison focuses on identifying the mechanisms that generated cultural dynamism under the Timurids and examining the continuity or disruption of those mechanisms under Shibanid rule.

Findings: The findings indicate that Timurid cultural dynamism resulted from the structural synergy of the geographical integration of Iran and Transoxiana, interconnected urban centers, courtly competition, the economic foundations provided by *suyurghal* and *waqf*, and the sustained circulation of elites. The interaction of Iranian and Turkic traditions likewise expanded literary, scholarly, and artistic production while preserving the predominance of Persian.

Under Shibanid rule, although Persian, historiography, architecture, the arts of the book, and certain Timurid administrative traditions persisted, this continuity remained largely reproductive. Chinggisid legitimacy, the predominance of tribal-military competition, Transoxiana's separation from Khurasan, disruptions to elite networks, economic constraints, and Sunni-Shi'i polarization diminished the cultural order's generative capacity. Consequently, the coexistence of Persian and Chaghatay shifted from a dynamic synthesis to a functional division: Persian remained the language of administration and scholarship, while Chaghatay increasingly served as an instrument of political identity formation.

Discussion and Conclusion: The findings indicate that the fundamental distinction between the Timurid and Shibanid cultural orders lay not in the extent to which cultural elements survived, but in their differing structural capacities to produce, circulate, and creatively reconstitute culture. Although the Shibanids preserved a substantial body of Timurid cultural forms and traditions, geographical disconnection from the principal centers of the Iranian world, economic constraints, the predominance of a tribal-military logic, disruptions in the circulation of elites, and the intensification of

ideological boundaries deprived this legacy of much of its former generative capacity, reducing it to a selective and predominantly reproductive form of continuity. Understanding historical transitions, therefore, requires moving beyond the binary of “continuity or rupture” and examining geography, elite networks, economic resources, and structures of power and legitimacy as interdependent components of cultural production.

Keywords: Shibanids; Timurids; Transoxiana; Cultural Order; Iranian-Islamic Heritage.